گفت‌وگوی «جوان» با برادر اولین فرمانده شهید پاسداران کمیته سردار شهید سیدمصطفی ادب‌دوست

شهادت سید آقا و نیروهایش از وقایع فراموش‌شده جنگ است

■ **صغری خیل‌فرهنگ**

شهید سیدمصطفی ادب‌دوست معروف به سید آقا متولد سال ۱۳۳۴ جزو اسطوره‌های ماندگار در بین رزمندگان دفاع مقدس و همچنین کمیته انقلاب اسلامی بود. شهید سید آقا به‌عنوان اولین فرمانده پاسداران کمیته انقلاب اسلامی از سوی فرمانده وقت کمیته انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله مهدوی کنی منصوب و در تاریخ ۲۳ مهر ۵۹ یعنی ۲۴ روز بعد از تجاوز ارتش بعثی عراق، به همراه تعدادی از پاسداران کمیته‌های ۱۴گانه تهران به استعداد یک گردان عازم جبهه‌های جنوب کشور شد. حدود دو ماه بعد سید آقا به عنوان اولین فرمانده پاسداران کمیته انقلاب اسلامی در سن ۲۵ سالگی در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۵۹ در منطقه ایستگاه هفت آبادان در یک عملیات ایذایی که خود طراحی کرده بود به شهادت رسید. برای آشنایی با زندگی اولین فرمانده پاسدار کمیته با برادرش سیدمرتضی ادب‌دوست همکلام شدیم که ماحصلش را پیش رو دارید.

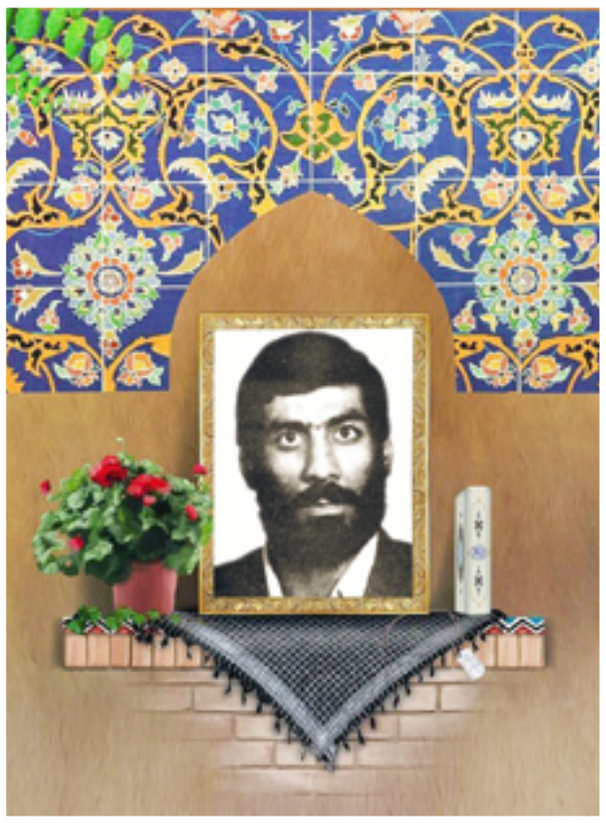

سید آقا به لحاظ اعتقادی و فکری در چه خانواده‌ای رشد کرده و پرورش یافته بود؟

ما اهل تهران هستیم. پنج برادر و شش خواهریم. خانواده ما از سادات شجره‌دار است که با ۳۷ پشت با آقاموسی بن جعفر(ع) و با بیش از ۴۰ پشت به آقاسیدالشهدا(ع) بازمی‌گردد. برای همین در خانواده‌ای معتقد پرورش پیدا کردیم. ارادت خاص و ویژه خانواده ما به امام خمینی(ره) به سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب برمی‌گردد. توفیق دیدار ایشان در سال‌های قبل از انقلاب در نجف و چند باری در قم نصیب ما شد. سیدمصطفی هم انسانی باایمان و انقلابی بود که از همان سنین نوجوانی به انجام واجبات و ترک محرمات اهمیت زیادی می‌داد و تا جایی که می‌توانست پیرو فرمان امام خمینی(ره) بود.

شهید در زمان انقلاب فعالیت خاصی هم داشت؟

اخوی برای به ثمر رسیدن انقلاب بسیار فعالیت کرد. تمام سعی و تلاشش این بود که از محضر اساتیدی چون شهید بهشتی و آیت‌الله مهدوی کنی استفاده کند. مصطفی بعد از پیروزی انقلاب دوره‌های چریکی و جنگ‌های نامنظم را سپری کرده بود و توان بالایی داشت. مرحوم مهدوی کنی، شهید بهشتی و آقای باقری از مصطفی خواستند که به تعدادی از بچه‌های کمیته آموزش‌های رزمی بدهد. بچه‌هایی که امروز همه‌شان به درجات بالای نظامی رسیده‌اند. برادرم این امر را اجرا کرد و الحمدلله از این مأموریت سربلند بیرون آمد. آقای مهدوی کنی از مصطفی بسیار تقدیر و برایش دعا کرد.

چطور شد سید آقا سر از کمیته در آورد و فرماندهی پاسداران این نهاد را بر عهده گرفت؟

بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل کمیته انقلاب اسلامی، مصطفی مثل خیلی از جوان‌های انقلابی وارد کمیته شد. کمی بعد برادرم به‌عنوان اولین فرمانده پاسداران کمیته انقلاب اسلامی از سوی فرمانده وقت کمیته حضرت آیت‌الله مهدوی کنی منصوب شد. بیشتر فعالیت شهری داشتند اما جنگ که شروع شد، سید آقا بر خودش واجب دانست که وارد جبهه‌های جنگ شود. در تاریخ ۲۳ مهر ۵۹ یعنی ۲۴ روز بعد از تجاوز ارتش بعثی عراق و به خطر افتادن تمامیت ارضی کشور عزیزمان، در شرایطی که حساس‌ترین منطقه جغرافیایی کشور مثل خرمشهر در آستانه سقوط قطعی و آبادان در محاصره کامل از سوی دشمن بود، برادرم به همراه تعدادی از پاسداران کمیته‌های ۱۴گانه تهران به استعداد یک گردان عازم جبهه‌های جنوب کشور شد. برادرم از نظر جسمانی بسیار ورزیده و در امور نظامی توانمندی داشت. مصطفی اعزامش هم دست خودش بود. هر وقت می‌خواست راهی می‌شد. تمام هم و غمش این بود که دشمن متجاوز از بین برود. گفته بود تا پای جان می‌ایستم و اگر شهید شدم ان‌شاءالله با شهدای کربلا محشور می‌شوم. در گیر و دار روزهای حضورش در آبادان، بنی‌صدر به جبهه رفته بود تا عکس و فیلم‌های تبلیغاتی از خودش بگیرد. مصطفی سر نترسی داشت، سراغ بنی‌صدر رفته و گفته بود شما آمده‌اید اینجا که فیلم و عکس تهیه کنید. اینجا که جبهه نیست! بیایید من شما را ببرم و جبهه واقعی را به شما نشان بدهم. برادرم با بنی‌صدر درگیر شده بود که چرا مهمات و اسلحه به ما نمی‌رسانید.

> بیسیم‌چی سیدمصطفی می‌گفت: پیشنهاد دادم که بیایید تیر خلاص بزنیم تا دست دشمن نیفتیم اما مصطفی به شدت مخالفت کرد و گفت این چه حرفی است که می‌زنید؟! اگر ما اسیر شویم، تازه اول کارمان است. کارمان جهت تبلیغ دین اسلام و آرمان‌های انقلاب در بین بعثی‌ها تازه شروع می‌شود!

شهادتش چطور رقم خورد؟

مصطفی در فرماندهی کم‌نظیر بود. ایشان در نهایت همه مجاهدت‌ها و خدمات مخلصانه‌اش در ۱۹ آذر ۱۳۵۹ در یک عملیات ایذایی که خودش طراحی کرده بود در کوی ذوالفقاری آبادان به شهادت رسید. روایت شهادت ایشان را ما از زبان تنها اسیر آن عملیات شنیدیم. ایشان بیسیم‌چی برادرم بود که تیر خورده و مجروح شده بود. می‌گفت اوضاع خوب نبود و همه ۴۰ رزمنده‌ای که از کمیته اعزام شده بودیم مجروح شده بودند. برخی شرایط خوبی نداشتند. هلی‌کوپترهای بعثی بالای سرمان در رفت و آمد بودند. من پیشنهاد دادم که بیایید تیر خلاص بزنیم تا دست دشمن نیفتیم اما مصطفی به شدت مخالفت کرد و گفت این چه حرفی است که می‌زنید؟! اگر ما اسیر شویم، تازه اول کارمان است. کارمان جهت تبلیغ دین اسلام و آرمان‌های انقلاب در بین بعثی‌ها تازه شروع می‌شود! نهایتاً همه بچه‌ها شهید شدند و من اسیر شدم. شهادت سید آقا و نیروهایش از وقایع فراموش‌شده جنگ است. وقتی خبر شهادت مصطفی را به مادر دادند، داغ و دوری از فرزندش را تاب نیاورد و ۳۵ روز بعد به رحمت خدا رفت. مادر و مصطفی رابطه عمیقی با هم داشتند. برادرم همیشه دست مادر را می‌بوسید و احترام زیادی برای والدین‌مان قائل بود. کمی بعد از شهادتش، آنچه از پیکر مصطفی مانده بود را برایمان آوردند. پیکر برادرم را از روی آیت‌الکرسی که به دستخط خواهرم بود شناسایی کردیم. چیز خاص دیگری همراه مصطفی نبود. گویی بعد از حمله و درگیری رزمندگان اسلام با بعثی‌ها منطقه محل شهادت مصطفی و همرزمانش در دست عراقی‌ها می‌افتد و بعد از خارج شدن از محاصره دشمن و آزادی منطقه پیکر برادرم و دوستانش را به پشت جبهه منتقل می‌کنند.

چه خاطراتی از برادری چون سید آقا ماندگار شده است؟

وقتی یک سال داشتم پدرم را از دست دادم. سیدمصطفی خیلی مهربان بود آن‌قدر که جای پدرم را برایم گرفت. ما اختلاف سنی زیادی با هم داشتیم. من همیشه فکر می‌کردم که مصطفی پدرم است. ایشان نماز خواندن را به من یاد داد. قبل از انقلاب وقتی با دوستانش جمع می‌شدند و جلسه برگزار می‌کردند و می‌خواستند اعلامیه پخش کنند من را صدا می‌کرد. آن زمان پنج سال داشتم. به من می‌گفت حمد را بخوان، من هم با شوقی فراوان سوره حمد را قرائت می‌کردم. خیلی مهربان بود، آن‌قدر که زبانزد خاص و عام بود. همسایه‌ها از خاطرات و نیکی او می‌گفتند. شاگردان زیادی هم داشت که از نیروهای کاردان کمیته بودند و اگر امروز پای حرف‌هایشان بنشینید برایتان از خاطرات مصطفی می‌گویند. دوستانش از دلاوری‌ها و توانمندی‌های مصطفی به حضرت آقا گفته بودند. مصطفی یک رزمنده نمونه بود که شجاعانه از کشورش دفاع کرد. ایشان همیشه خدمت به افراد بی‌بضاعت و نیازمند را اولویت‌های کار و زندگی‌اش می‌دانست. بارها و بارها به او گفتیم نیازی به حضور تو در جبهه نیست اما اصرار داشت که برود و از اسلام و کشورش دفاع کند.

یاد کرد

روایتی از شهید خسرو رسولی دوه‌بوینی

جای خالی او در ماه مبارک رمضان حس می‌شود

خسرو رسولی متولد ۱۳۶۲ و اهل مراغه بود. به خاطر شجاعت و سر نترسی که در عملیات‌ها داشت به او لقب «سرطلایی» داده بودند. شهید رسولی پس از درگیری‌های متعدد با گروهک پژاک و دلاوری‌ها و کشتن سرکرده‌های‌شان بارها به مرگ تهدید شد اما دست از جهاد برنداشت و امنیت کشورش را به بهای ریختن خونش حفظ کرد. شهید خسرو رسولی در ۱۷شهریور ۱۳۹۰ در مرز خوی آذربایجان‌غربی به دست عناصر آشوبگر گروهک پژاک به شهادت رسید. برای آشنایی با زندگی تا شهادتش با خواهرش همکلام شده‌ایم که از نظرتان می‌گذرد.

■ **دلتنگی‌های برادرانه**

شب‌های ماه رمضان بود. قرار بود خسرو بیاید مرخصی تا کمک ما باشد. هر سال برای شهادت امام علی(ع) مراسم می‌گرفتیم. از پله‌ها که بالا آمد پرسید: «دیشب کجا بودید؟» از سؤالش تعجب کردم. گفتم: «مسجد!» سر تکان داد و گفت: «ما عملیات بودیم. گلوله، کاپشنم را سوراخ کرد و رد شد. البته یکی از فرمانده‌های پژاک رو دستگیر کردیم!» حالت صورتش موقع حرف زدن، عجیب بود. چیزی در نگاهش عوض شده بود. برق خاصی داشت. در تمام طول مراسم، حواسم به او بود. ایستاده بود یک گوشه. نه حرفی می‌زد، نه کاری می‌کرد. فقط به اعضای خانواده خیره شده بود. زدم به شانه‌اش. گفتم: «چی شده خسرو؟» مکثی کرد و انگار بارها جوابم را در سرش پاسخ داده باشد، گفت: «وقتی اینجا نیستم، دلتنگتون میشم!» اگر کسی درست نمی‌شناختش، باور نمی‌کرد خسرو تا این اندازه دلش نرم باشد. مردی که در عملیات‌های زیادی، سخت بود و محکم. بعد از شهادتش جای خالی برادرم در مراسم ماه مبارک رمضان را حس می‌کنیم.

■ **سرطلایی!**

توی پایگاه صدایش می‌زدند: «سر طلایی!» فهمیده بودیم در عملیاتی، یکی از مناطق مهم و سخت را پاکسازی کرده است. این لقب، پاداش کار فوق‌العاده‌ای بود که از دست هر کس برنمی‌آمد اما خسرو آن را در چند روز انجام داده بود. ما به برادرمان افتخار می‌کردیم. می‌دانستیم خدمت کردن برای مرزبانی تا چه اندازه مشکل است. همیشه نگران حالش بودیم. هر چند وقت یک بار از شماره جدیدی با ما تماس می‌گرفت. می‌گفت به خاطر حساسیت منطقه مجبورند مرتب پاسگاهشان را عوض کنند. هر بار که خبر شهادت یکی از هم‌دوره‌ای‌هایش را می‌داد، نگرانی‌های ما و بی‌تابی او چندین برابر می‌شد. همیشه غصه و ناراحتی‌اش را می‌دیدیم. می‌گفت:

«اونا رفتن قسمتشون شد و من موندم!»

■ **بازداشتگاه**

خسرو چند نفر از گروهک پژاک را دستگیر کرده بود. برادرم، فرمانده گروهشان را هلاک کرده بود. تهدیدش کرده بودند به قصاص اما خسرو عین خیالش هم نبود. از فرماندهی دستور دادند که خسرو دیگر نباید به منطقه عملیاتی برود. تهدید فرمانده پژاک خطرناک بود و آنها نگران جان خسرو بودند. می‌خواستند جلوی راهش را بگیرند. حتی به خاطر اصرارهای زیادش، او را فرستادند بازداشتگاه. برای خسرو فرقی نمی‌کرد. از هیچ چیز نمی‌ترسید. برای امنیت کشورمان، هیچ‌چیز نمی‌توانست او را متوقف کند.

■ **آخرین دیدار**

از مرخصی خسرو چند روزی مانده بود که گفت می‌خواهد برود. گفتیم: «چرا این‌قدر زود؟ بمان تا عید فطر دور هم باشیم.» گفت: «نه. من مجردم. زودتر میرم که هم‌خدمتی‌های متأهلم بروند مرخصی. آنها واجب‌ترند.»

قبل از رفتن ایستاد جلوی در و به تک‌تک‌مان نگاه کرد. گفتیم: «پس چرا نمیری؟» توی چشم‌هایش حالت خاصی بود. گفت: «آخر دلم نمیاد از تون دل بکنم.» آن آخرین دیدار هیچ وقت از خاطرم نمی‌رود. رفت تا سر کوچه و برگشت دوباره نگاه‌مان کرد. گویی می‌دانست که دیگر برنمی‌گردد و آن آخرین دیدار است و چند روز بعد خبر شهادتش به خانه‌مان می‌رسد. همیشه با خودم فکر می‌کنم قطعاً خسرو در آن نگاه آخر، توانسته بود دل از ما بکند و برود.

وادی کتاب

معرفی ۳ کتاب ماندگار در حوزه دفاع مقدس

روایت استثنایی از حوادث تکان‌دهنده جنگ

■ **غلامحسین بهبودی**

این روزها که بازار کتاب و کتابخوانی به مناسبت سی و دومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران داغ است، بد نیست به معرفی سه کتاب ماندگار در حوزه دفاع مقدس بپردازیم که شاید زمان انتشارشان به سال‌ها قبل برمی‌گردد اما ویژگی‌های خاص آنها باعث شده تا فراتر از هر زمان و مکانی بهترین عایدی فکری را نصیب علاقه‌مندان به حوزه ایثار و شهادت بکنند.

■ **حرمان هور**

این کتاب دستنوشته‌های شهید احمدرضا احدی یکی از نخبه‌های علمی و دانشجوی سال دوم رشته پزشکی دانشگاه شهید بهشتی است که سال ۶۴ به عنوان رتبه یک کنکور تجربی پذیرفته شده بود.

> مقام معظم رهبری در تقریظ کتاب «پایی که جا ماند» نوشته‌اند: «این یک روایت استثنایی از حوادث تکان‌دهنده‌ای است که از سویی صبر و پایداری و عظمت روحی جوانمردان ما را، و از سویی دیگر پستی و خباثت و قساوت نظامیان و گماشتگان صدام را، جزء به جزء و کلمه به کلمه در برابر چشم و دل خواننده می‌گذارد و او را مبهوت می‌کند.»

شهید احدی از رزمندگان پای کار دفاع مقدس بود که دیده‌ها و دریافت‌های احساسی و عینی خود از جبهه‌های دفاع مقدس را با نثری زیبا و قابل تأمل ثبت و ضبط می‌کرد. این نوشته‌ها سال‌ها بعد از شهادتش توسط علیرضا کمری جمع‌آوری شد و در قالب کتاب «حرمان هور» توسط سوره‌مهر منتشر شد. خواندن این کتاب می‌تواند روحیات یک رزمنده مکتبی را به بهترین شکل به خواننده معرفی کند. چنین رزمنده‌ای نه صرفاً یک جنگاور بلکه انسانی پرورش‌یافته در فرهنگ و مذهبی والا است و این مهم را می‌توان از دستنوشته‌های برجای مانده از او به خوبی دریافت: «نبرد تن و تانک؟! اصلاً چه کسی می‌داند تانک چیست؟ چگونه سر ۱۲۰ دانشجوی مبارز و مظلوم زیر شنی‌های تانک له می‌شود؟ آیا می‌توانید این مسئله را حل کنید؟ گلوله‌ای از لوله دوشکا با سرعت اولیه خود از فاصله هزار متری شلیک می‌شود و در مبدأ به حلقومی اصابت نموده و آن را سوراخ کرده و گذر می‌کند، حالا معلوم نمایید سر کجا افتاده است؟ کدام گریبان پاره می‌شود؟ کدام کودک در انزوا و خلوت اشک می‌ریزد؟»

■ **ویرانی دروازه شرقی**

در میان کتاب‌هایی که نویسندگان خارجی با موضوع دفاع مقدس نوشته‌اند، ویرانی دروازه شرقی نوشته وفیق سامرایی جایگاه ویژه‌ای دارد. وی که از افسران ارشد اطلاعاتی ارتش بعث بود، بارها صدام را ملاقات کرده و دیده‌های ارزشمندی از نحوه تقابل بعثی‌ها با رزمندگان ایرانی دارد. وی در بخشی از کتاب خود اشاره‌ای به قدرت تهاجمی نیروهای ایرانی داشته و حتی با وجود تعصبی که مانند تمامی بعثی‌ها به ملت عرب دارد، وادار می‌شود زبان به تحسین قدرت ایمان رزمندگان ایرانی بگشاید. خواندن کتاب وفیق سامرایی می‌تواند چهره کلی فرماندهی دیکتاتورمآبانه صدام در جنگ تحمیلی را به خواننده نشان دهد. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «با پایان جنگ صدام پشت تریبون میدان پیروزی بغداد ایستاد و در حالی که عبای مشکی رنگ تابستانی و لباس سنتی عربی بر تن داشت، در جشن‌های بزرگی که در حوالی کاخ ریاست جمهوری آغاز شده بود و در جمع هزاران نفر از مردمی که به همین مناسبت گرد هم آمده بودند، با فریبکاری تمام شرکت کرد؛ گویا هیچ اتفاقی نیفتاده است.» این کتاب توسط مرکز اسناد دفاع مقدس منتشر شده است.

■ **پایی که جا ماند**

این کتاب دستنوشته‌های آزاده جانباز سیدناصر حسینی‌پور است. وی که در جریان اسارتش یکی از پاهای خود را از دست می‌دهد، مجبور می‌شود تا پایان دوران اسارت با عصایی فلزی حرکت کند. اما وجود همین عصا باعث می‌شود تا وی دستنوشته‌های روزانه‌اش را که از دو سال قبل از اسارت عادت به نگارش آن داشت، درون عصا جاسازی کند. به این ترتیب ریزترین و دقیق‌ترین جزئیات را از دوران اسارتش نقل کرده است که همین ریزنگری باعث شده تا تحسین مقام معظم رهبری را نیز برانگیزد. رهبری در تقریظ این کتاب نوشته‌اند: «تاکنون هیچ کتابی نخوانده و هیچ سخنی نشنیده‌ام که صحنه‌های اسارت مردان ما را در چنگال نامردمان بعثی عراق، آنچنان که در این کتاب است به تصویر کشیده باشد. این یک روایت استثنایی از حوادث تکان‌دهنده‌ای است که از سویی صبر و پایداری و عظمت روحی جوانمردان ما را، و از سویی دیگر پستی و خباثت و قساوت نظامیان و گماشتگان صدام را، جزء به جزء و کلمه به کلمه در برابر چشم و دل خواننده می‌گذارد و او را مبهوت می‌کند.» خواندن این کتاب که توسط سوره‌مهر منتشر شده، واقعیات دوران اسارت را با واژه‌ها و جملاتی قابل لمس پیش روی خواننده قرار می‌دهد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۶۴۰

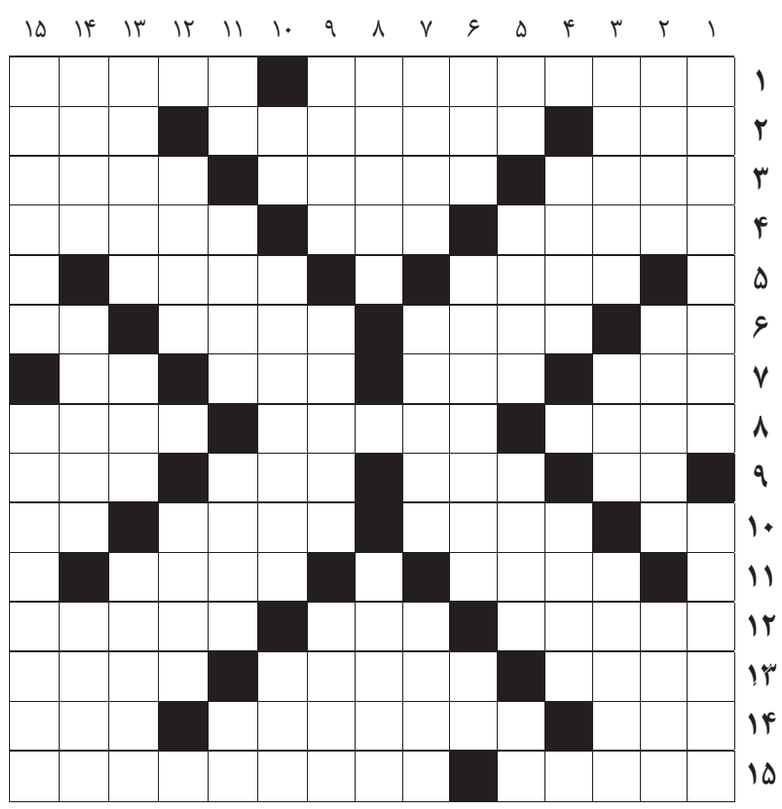

از راست به چپ

■ ۱ـ از آثار دیدنی استان یزد- از پیامبران الهی ■ ۲- درس نخوانده- ذخیره بانکی- محصول کار هنرمند ■ ۳- رود مرزی چین و کره شمالی- نویسنده ایتالیایی کتاب کمدی الهی- بلندترین کوه استان هرمزگان ■ ۴- زینت مساجد- چینه دیوار- صدودومین سوره قرآن ■ ۵- شهری در استان یزد- وطن ■ ۶- کشیش- مدت زمان معین- رهرو- درنوردیدن ■ ۷- نام دلون- پرنده- وارونه رنو- مروارید ■ ۸- انگور خشک شده- هماهنگی و هارمونی نت‌ها- کیسه‌کش ■ ۹- بی حس و پژمرده- چغندر پخته- راه آب فاضلاب- پشت سر ■ ۱۰- حرص و طمع- کوه‌ها- گاهی از پای‌بست ویران است- پهلوان ■ ۱۱- ماه پاییزی- از الیاف مصنوعی ■ ۱۲- ابزار اندازه‌گیری قطر لوله و میله- دوش و کتف- مرکب سیاه ■ ۱۳- ساخته شده از نی- درک کردن- نام غفوری، ملی‌پوش تیم استقلال ■ ۱۴- شکاف باریک- قفل و کلید- سرشوی گیاهی ■ ۱۵- راننده لکوموتیو- نوعی شیرینی که از سوغاتی‌های کرمانشاه است

از بالا به پایین

■ ۱- نایب- خاتمه دهنده پادشاهی هخامنشیان ■ ۲- دریاچه‌ای در سوئیس- عنصر ساختمان گیاهان- باهوش ■ ۳- نام کشوری باستانی در حدود مناطق لُرستان و خوزستان- شهر و تیم فوتبالی در فرانسه- کاخ رؤسای جمهور فرانسه ■ ۴- سیاهرگ- پیشانی ■ ۵- ضمیر اجتماعی- فرود آمدن- جامه- صدمترمربع ■ ۶- زرنگ- درجه داری در نیروی دریایی- برگ برنده ■ ۷- دوستی و محبت- خدای قدرت یونان باستان- زادگاه عطار نیشابوری ■ ۸- رادار زیردریایی- نام سردار دلیر اشک سیزدهم که کراسوس رومی را کشت ■ ۹- جهان پهلوان- رخنه و منفذ- نوعی گل ■ ۱۰- انتها- پایدار و بادوام- مقابل کوخ ■ ۱۱- همراه ناله- تراکتور شالیزار- شهر روی آب ایتالیا- جنس قوی ■ ۱۲- سکسکه- نویسنده فرانسوی کتاب بینوایان ■ ۱۳- درد- سطل آبکشی- ناقص و کوتاه ■ ۱۴- جنس و کالا- دزدی و کلاهبرداری- کشوری در آسیای صغیر ■ ۱۵- مشغولیت- وسیع‌ترین شنزار کره زمین واقع در جنوب آفریقا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۳		۸	۹		
			۲			۷		۸
	۴	۶						
					۷	۸		۳
۱	۸							۵
	۵			۲	۴			
۷		۹						
۴		۸		۱			۵	
		۵					۶	

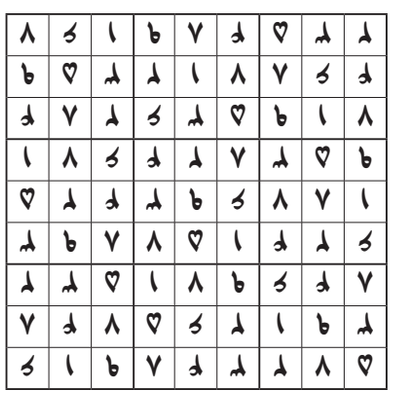

جدول کلمات متقاطع
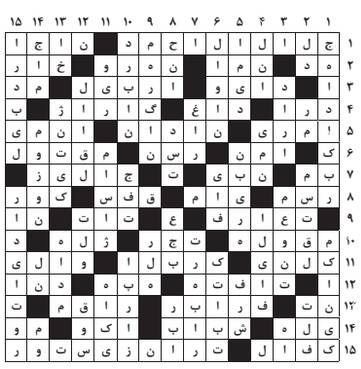
پاسخ جدول شماره ۵۶۳۹